

### ۳- به کار بردن قانون تناسب ارزش

#### الف: پول

«طلا و نقره نخستین کالاهایی هستند که ارزش شان تعیین شده است.»

(جلد اول صفحه ۶۹)

به این ترتیب از نظر آقای پرودون طلا و نقره اولین موارد به کار بردن «ارزش تعیین شده» می باشند. و از آن جا که آقای پرودون ارزش محصولات را به وسیله مقدار کاری که در آن متبلور می باشد، تعیین می کند، پس تنها چیزی که او باید به اثبات برساند این است که تغییرات حاصله در قیمت طلا و نقره همواره با تغییرات مدت کار لازم برای تولید آن ها توضیح داده می شود. ولی آقای پرودون به فکر این چیزها نیست. او از طلا و نقره به عنوان کالا صحبت نمی کند. بلکه از آن ها به عنوان پول سخن می گوید.

تمام منطق او- البته تا حدی که بتوان در مورد او از منطق صحبت کرد- عبارت است از نسبت دادن خاصیت طلا و نقره- به عنوان پول- به تمام کالاهایی که خاصیت شان این است که معیار ارزش شان، مدت کار می باشد. شک نیست که این شعبده بازی بیشتر معلول ساده لوحی است تا شرارت.

وقتی محصول مفیدی بر حسب مدت کاری که صرف ایجاد آن شده باشد، ارزیابی گردد، برای همیشه قابل مبادله می شود. آقای پرودون اعلام می دارد که دلیل من طلا و نقره است که کیفیت «مبادله پذیری» دل خواه مرا دارا می باشند! به این ترتیب طلا و نقره ارزش هائی هستند که به مرحله تعیین شدگی رسیده و تبلور ایده آقای پرودون می باشند. او از انتخاب این مثال بی اندازه خوش وقت است. طلا و نقره علاوه بر این که به عنوان کالا دارای این خاصیت می باشند که مثل هر کالای دیگر، [ارزش شان]

به وسیله مدت کار تخمین زده می شود این خاصیت را نیز دارند که وسیله عمومی مبادله یعنی پول باشند. حالا که به این ترتیب طلا و نقره به عنوان موارد استعمالی از «ارزش تعیین شده» به وسیله مدت کار، معرفی شده اند، چیزی ساده تر از این دلیل نیست که هر کالایی که ارزش آن به وسیله کار تعیین شده باشد، همواره قابل مبادله [یعنی] پول خواهد بود.

یک سؤال بی نهایت ساده برای آقای پرودون پیش آمده است: به چه جهت طلا و نقره از این امتیاز برخوردارند که نمونه «ارزش تعیین شده» باشند؟

«فونکسیون خاصی که موجب شده است که فلزات گران قیمت به مثابه وسیله ای دادوستد به کار بروند، صرفاً جنبه قراردادی دارد، هر کالای دیگری می توانست این نقش را احتمالاً نه به این راحتی لکن به همان اندازه شایسته. بازی کند: این موضوع مورد قبول اقتصاددانان است و می توان نمونه های فراوانی برای آن ذکر کرد. پس علت مزیتی که بطورکلی برای فلزات گران قیمت قائل شده اند- تا به عنوان پول مورد استفاده قرار گیرند- چیست؟ و این ویژگی های مربوط به فونکسیون های پول- که در اقتصاد سیاسی مورد مشابهی برای آن وجود ندارد- چگونه توضیح داده می شود؟... خوب، پس آیا امکان آن وجود دارد که سلسله عواملی را- که پول ظاهراً از آن خارج شده است، بتوان بار دیگر برقرار کرد و به این ترتیب آن را به اصل واقعی بازگرداند؟» (جلد اول صفحه ۶۹- ۶۸)

آقای پرودون با فرموله کردن مسأله در این اصطلاحات، پول را پیش فرض قرار می دهد. اولین سؤالی که می بایستی برای او پیش می آمد، این است که باید از خود می پرسید که به چه جهت در دادوستد مبادلاتی- به صورتی که امروز موجود می باشد- باید ارزش مبادله را از طریق بوجود آوردن یک وسیله خاص مبادله، به اصطلاح به صورت فردی در آورد؟ پول یک موضوع نیست بلکه یک رابطه اجتماعی است. چرا رابطه پول- مثل هر یک از روابط اقتصادی دیگر، از قبیل تقسیم کار و غیره... یک رابطه تولیدی است؟ اگر آقای پرودون این رابطه را به درستی بررسی

کرده بود، آن وقت پول را یک استثناء تلقی نمی کرد و آن را جزء جدا شده ای از یک سلسله ارتباطی نامعلوم و یا ارتباطی که تازه مجدداً برقرار شده است، نمی دانست بلکه برعکس به این نتیجه می رسید که این رابطه فقط حلقه ای از تمام زنجیره روابط اقتصادی می باشد و در این خاصیت نزدیک ترین ارتباط را با آن دارد و متوجه می شد که این رابطه در یک شیوه تولیدی مشخص درست به همان اندازه برقرار می باشد که در مبادله فردی. ولی او چه می کند؟ او به این ترتیب شروع به آن می کند که پول را از سلسله ارتباطی شیوه تولیدی کنونی جدا نماید تا بعداً بتواند آن را به صورت اولین حلقه تخیلی سلسله ارتباطی ای که هنوز مجهول است، در آورد.

وقتی به ضرورت یک وسیله خاص مبادله یعنی به ضرورت پول پی برده شود، آن وقت دیگر قضیه بر سر این نخواهد بود که به چه مناسبت از میان تمام کالاها، این فونکسیون فقط شامل طلا و نقره شده است. این مسأله ای است فرعی که در رابطه با خواص مادی طلا و نقره توضیح داده می شود و نه در رابطه با مناسبات تولیدی و اگر در این رابطه اقتصاددانان مورد این ملامت آقای پرودون قرار می گیرند که «از حوزه دانش خود پافراتر نهاده به فیزیک، مکانیک، تاریخ و غیره پرداخته اند» (جلد اول صفحه ۶۹)، باید گفت که آن ها کاری را انجام می دهند که مجبور به انجام آن هستند چون حالا دیگر مسأله مربوط به قلمرو اقتصاد سیاسی نیست. آقای پرودون می گوید:

«چیزی که هیچ یک از اقتصاددانان نه به آن پی برده و نه آن را درک کرده است، علت اقتصادی ای است که نقش تعیین کننده را در مزیتی که فلزات گران قیمت دارا می باشند- بازی می کند.» (جلد اول صفحه ۶۹)

آقای پرودون علت اقتصادی ای را که هیچ فرد دیگری به دلایل منطقی نه به آن پی برده و نه درک کرده است شخصاً شناخته و درک کرده و به آیندگان منتقل نموده است:

«در حقیقت چیزی که هیچ کس متوجه آن نشده است، این واقعیت است که طلا و نقره اولین کالاهانی هستند که ارزش آن ها تعیین شده است. در دوران پدشاهی طلا و نقره به صورت شمش معامله و مبادله می شدند که البته از همان دوران، گرایش آشکاری برای سلطه و تفوقی چشم گیر در آن ها دیده می شد. رفته رفته صاحبان قدرت آن ها را تحت اختیار خود در آوردند. و مهرهای خود را بر روی آن ها حک کردند و در نتیجه این غسل تعمید حاکمانه بود که پول بوجود آمد، یعنی کالای ممتازی که بدون توجه به همه هیجانات بازار، ارزش معین متناسبی را حفظ کرده است و در همه جا از اعتبار کامل برخوردار می باشد... تکرار می کنم: وضع خاصی که طلا و نقره دارند به خاطر این واقعیت است که آن ها به علت خواص فلزی شان، دشواری تهیه شان و مخصوصاً به علت دخالت اتوریته دولتی، به عنوان کالا، به موقع استحکام و اعتبار خود را کسب کردند.» (جلد اول صفحه ۶۹ و ۷۰)

این ادعا که از میان همه کالاها، طلا و نقره اولین کالاهانی هستند که ارزش شان تعیین شده است، به موجب وضع موجود به معنی آن است که مدعی شویم طلا و نقره، اولین چیزهایی هستند که به صورت پول در آمده اند. این است وحی منزل آقای پرودون و این است واقعیتی که هیچ کس قبل از او کشف نکرده است!

چنان چه آقای پرودون می خواست با این جملات بگوید که طلا و نقره کالاهانی هستند که مدت کار لازم برای ساختن آن ها، قبل از سایر کالاها معلوم شده است، در این صورت باز هم این، یکی از آن فرضیاتی بود که او این طور سخاوت مندانه به خوانندگان خود اهدا می کند. اگر ما هم می خواستیم به این تعالیم پدرسالارانه متوسل شویم آن وقت به آقای پرودون می گفتیم که قبل از هر چیز، با مدت کاری آشنائی حاصل شده که برای ساختن لازم ترین اشیاء از قبیل آهن و غیره ضروری بوده است. در این رابطه ما تیر و کمان کلاسیک آدام اسمیت را به او هدیه می کنیم.

البته وقتی یک ارزش، هرگز فی النفسه به تنهائی تعیین نمی شود، چگونه آقای پرودون بعد از همه این چیزها، هنوز می تواند از تعیین کردن ارزش صحبت کند؟

ارزش یک محصول نه صرفاً به خاطر مدت کاری که فی نفسه برای ساختن آن لازم است بلکه به نسبت مقدار تمام محصولات دیگری- که می توانند در همان مدت ساخته شوند- تعیین می گردد. بنابراین تعیین کردن ارزش طلا و نقره مشروط به تعیین کردن (ارزش)<sup>۱</sup> تعدادی زیادی از محصولات دیگر می باشد.

پس این کالا نیست که به شکل طلا و نقره به صورت «ارزش تعیین شده» در آمده است بلکه این «ارزش تعیین شده» آقای پرودون است که به شکل طلا و نقره به صورت پول در آمده است.

حالا علل اقتصادی ای را که طبق نظر آقای پرودون موجب شده اند که طلا و نقره به برکت تعیین شدن ارزش شان از این مزیت برخوردار گردند که زودتر از تمام محصولات دیگر به صورت پول در آیند، مورد بررسی قرار می دهیم:

این علل اقتصادی عبارتند از «گرایش آشکار برای سلطه» که از دوران پادشاهی «تفوق چشم گیری» داشته است. و بسیاری حاشیه پردازی های دیگر بر یک واقعیت ساده که بر مشکلات می افزایند، به این ترتیب که واقعیات در اثر تعدد مواردی- که آقای پرودون ارائه می دهد تا واقعیت را توضیح بدهد- متعدد می شوند. البته آقای پرودون هنوز تمام علل ظاهراً اقتصادی خود را مطرح نکرده اند. ما یکی از آن ها را- که از استحکام و قدرت کوبنده ای برخوردار می باشد- ذکر می کنیم:

«پول، از این غسل تعمید صاحبان قدرت، منشاء گرفته است، قدرت مندان طلا و نقره را تحت اختیار خود در می آورند و مهر خود را بر آن حک می کنند.» (جلد اول صفحه ۶۹)

به این ترتیب از نظر آقای پرودون خواست مطلوب قدرت مندان، بزرگ ترین علت اقتصاد سیاسی است!

در حقیقت فرد باید بطورکلی فاقد هرگونه شناخت تاریخی باشد که نداند، این صاحبان قدرت هستند که در تمام اعصار مجبور به تبعیت از مناسبات اقتصادی

---

<sup>۱</sup>- توضیح داخل پرانتز از مارکس

بوده اند و این ها هرگز نتوانسته اند قوانین اقتصادی را دیکته کنند. قانون گذاری ها- چه سیاسی و چه مدنی- صرفاً بر حسب خواست مناسبات اقتصادی تنظیم می شوند. آیا این قدرت بود که طلا و نقره را تحت اختیار خود در آورد تا با حک کردن مهرش بر روی آن ها، وسیله عمومی مبادله ای از آن ها بسازد، یا آن که این وسیله عمومی مبادله بود که صاحب قدرت را تحت اختیار خود در آورد، به این ترتیب که او را مجبور کرد که مهرش را بر روی آن ها حک کند و به آن ها غسل تعمید سیاسی بدهد؟

حکاکای ای که بر روی طلا کرده اند و می کنند، بیانگر ارزش آن نیست بلکه معرف وزن آن است. استحکام و اعتباری که آقای پرودون از آن صحبت می کند فقط مربوط به عیار سکه است. این عیار- استاندارد<sup>۲</sup> نشان می دهد که یک عدد سکه حاوی چه مقدار از ماده فلزی مربوطه است. ولتر با درک انسانی سالم و مشهور خود می گوید: «تنها ارزشی که یک مارک نقره در بردارد، نیم پوند نقره است که شامل هشت اونس می باشد [معادل ۳۰ گرم]. تنها وزن و عیار سکه هستند که ارزش واقعی آن را تعیین می کنند.» (ولتر: سیستم لاو).

البته این مسأله که یک اونس طلا یا نقره چقدر ارزش دارد، هم چنان باقی می ماند. اگر یک شال کشمیری فروشگاه گروس گولبرت با مارک فابریکی پشم خالص،

---

<sup>۲</sup> - در متن اصلی کتاب به زبان فرانسه همراه کلمه ای که به معنی عیار است لغت تیتیر نیز آمده است که به زبان فرانسه هم به معنی تیتیر و عنوان است و هم به معنی عیار. در ترجمه کتاب به زبان آلمانی این قسمت به همان صورت متن اصلی آورده شده ولی به وسیله زیرنویس توضیح داده شده است. اما در ترجمه کتاب به زبان انگلیسی فقط واژه استاندارد ذکر شده است و ما در ترجمه فارسی آن را عیار- استاندارد آورده ایم. «انتشارات سوسیالیزم»

مشخص شده باشد، هنوز هم باید دید که ارزش پشم چقدر است. آقای پرودون می گوید:

«فیلپ اول پادشاه فرانسه سکه یک پوندی توری<sup>۳</sup> را با ۱/۳ آلیاژی مخلوط می کرد و پیش خود تصور می نمود که چون او تنها فردی است که انحصار سکه را در اختیار دارد لذا می تواند همان کاری را بکند که هر تاجری- که انحصار محصولی را در اختیار دارد- انجام می دهد. این تقلب در سکه که فیلپ و جانشینانش به خاطر آن این قدر مورد سرزنش قرار گرفته اند در واقع چه بود؟ تصمیم عاقلانه ای بود که «از لحاظ رسوم تجاری» بسیار به جا و صحیح ولی از نقطه نظر علم اقتصاد بسیار ناصحیح بود یعنی آن که چون عرضه و تقاضا ارزش را تنظیم می کنند، لذا هم به وسیله حالت نادری که به طور تصنعی بوجود آورده شده باشد و هم به وسیله انحصار کردن تولید، می توان به ارزیابی پرداخت و نتیجتاً ارزش چیزها را بالا برد. این امر همانطور که شامل گندم، شراب، روغن و توتون می شود، در مورد طلا و نقره نیز صادق است. علاوه بر این، هنوز تقلب فیلپ کاملاً آفتابی نشده بود که پول او به ارزش واقعی خود تنزل کرد و در ضمن، آن چه را که معتقد بود می تواند با فریب زیردستان خویش بدست آورد، خود از دست داد. همه تلاش های مشابه نیز دچار همین سرنوشت شدند.» (جلد اول صفحه ۷۰-۷۱)

نخست آن که به کرات ثابت شده است که اگر شاهزاده ای به تقلب در مسکوکات دست بیازد، این خود اوست که زیان می بیند و در مقابل استفاده ای که یک بار، در گردش اول مسکوکات، عایدش شده باشد، هر بار که این سکه های تقلبی- به عنوان مالیات و غیره- به او باز گردند، متضمن ضرری برای او خواهند بود. البته فیلپ و جانشینانش کمابیش راه جلوگیری از این ضرر را می دانستند، زیرا هنوز مدت

---

<sup>۳</sup>- منظور سکه ای است که در «تور»- یکی از شهر های فرانسه- ساخته می شد و چهارپنجم سکه ای که در پاریس ضرب می شد، وزن داشت. «انتشارات سوسیالیزم»

کوتاهی از گردش سکه های تقلبی نمی گذشت که فوراً دستور می دادند تا آلیاژ عمومی پول به صورت سابق در آورده شود.

ثانیاً اگر فیلیپ اول حقیقتاً مثل آقای پرودون جار و جنجال بر پا می کرد، در این صورت «از لحاظ تجاری» کار درستی نکرده بود هر آینه فیلیپ اول و آقای پرودون تصور کرده باشند که می توان ارزش طلا و نقره و یا هر کالای دیگری را- تنها به این دلیل که ارزش، به وسیله مناسبات میان عرضه و تقاضا تعیین می شود- تغییر داد، هیچ کدام از آن ها شم تجارتي ای از خود نشان نداده اند.

چنان چه فیلیپ پادشاه دستور می داد که یک پیمانۀ گندم باید در آینده دو پیمانۀ نامیده شود، در این صورت او یک فرد متقلب بوده و همه مباشرین خود و کلیه کسانی را که می بایستی صد پیمانۀ گندم دریافت دارند، گول زده و موجب آن می شد که تمام این افراد در آینده به جای صدپیمانۀ گندم فقط پنجاه پیمانۀ دریافت کنند. فرض می کنیم که پادشاه صد پیمانۀ گندم بدهکار باشد به این ترتیب او می بایستی فقط پنجاه پیمانۀ بپردازد. ولی در دادوستد، این صد پیمانۀ به هیچ وجه ارزشی بیشتر از پنجاه پیمانۀ قبلی نخواهد داشت. با تغییر نام، نمی توان چیزی را تغییر داد. مقدار گندم- چه داده و چه گرفته شود- به وسیله این تغییر نام ساده، نه کمتر می شود و نه بیشتر. از آن جا که علیرغم این تغییر نام، نسبت عرضه و تقاضا ثابت باقی می ماند، لذا قیمت گندم به هیچ وجه دستخوش تغییر واقعی نشده است. وقتی از عرضه و تقاضای چیزها صحبت می شود، منظور عرضه و تقاضای نام چیزها نیست. فیلیپ اول- بر خلاف آن چه آقای پرودون می گوید- طلا و نقره نمی ساخت بلکه، فقط برای مسکوکات، اسم می ساخت. شما اگر شال کشمیری ساخت فرانسه تان را شال کشمیری هندی معرفی کنید، ممکن است که بتوانید به این ترتیب یکی دو مشتری را گول بزنید ولی به محض آن که این تقلب برملاء شد، آن وقت شال کشمیرهای ظاهراً هندی شما به قیمت کشمیر فرانسوی تنزل خواهد یافت. فیلیپ اول با مارک تقلبی ای که روی طلا و نقره زده بود، تا زمانی که تقلب اش افشاء نشده بود، توانست مردم را

فربه بدهد. او مثل هر خرده فروش ديگر، مشتريان خود را به وسيله مارک تقبلي کالا، فربه مي داد. اين کار توانست براي مدتي ادامه داشته باشد ولي دير يا زود او مجبور شد به خلل ناپذيري قوانين دادوستد پي ببرد. آيا آقاي پرودون مي خواهد اين موضوع را به اثبات برساند؟ نه. طبق نظر او پول ارزش خود را به وسيله فرمان روايان کسب کرده است و نه بر اثر دادوستد. و در واقع او چه چيز را ثابت کرده است؟ اين نکته را که دادوستد مقتدرتر از فرمائرو است. فرمائرو دستور مي دهد که مارک در آينده دو مارک خواهد بود و تجارت همواره ادعا خواهد کرد که اين دو مارک فقط به اندازه يک مارک سابق ارزش دارد.

البته به اين ترتيب در مورد مسأله تعيين ارزش به وسيله مقدار کار، يک قدم نيز به جلو برداشته نشده است و هنوز بايد معلوم شود که آيا ارزش دو مارکي که اينک دوباره يک مارک سابق شده است، به وسيله مخارج توليد تعيين مي شود يا توسط قانون عرضه و تقاضا؟

آقاي پرودون چنين ادامه مي دهد:

«بايد متذکر شد که اگر پادشاه به جاي تقرب در سکه قدرت داشت که مقدار آن را دو برابر کند، در اين صورت همواره به اقتضاي تناسب و توازن، ارزش مبادله طلا و نقره به نصف تنزل مي کرد.» (جلد اول صفحه ۷۱)

چنانچه اين نظر مشترک آقاي پرودون و ساير اقتصاددانان صحيح باشد، اين مطلب فقط به نفع دکترین آن ها در مورد عرضه و تقاضا بوده و به هيچ وجه به نفع تناسبی که مورد نظر آقاي پرودون است، نمی باشد. زيرا مقدار کاری که در حجم مضاعف طلا و نقره متبلور است، هر قدر بوده باشد. البته چنانچه تقاضا ثابت بماند و عرضه دو برابر گردد. ارزشش همواره به نصف تنزل می کند و يا آن که آيا «قانون تناسب»، اين بار تصادفاً از حد قانون مطرود عرضه و تقاضا پا فراتر می گذارد؟ در واقع نسبت صحيح مورد نظر آقاي پرودون آن قدر انعطاف پذير بوده و

قادر است تا آن حد اشکال و ترکیبات و تغییر و تبدیلات فراوانی حاصل نماید که بتواند حتا با نسبت عرضه و تقاضا جور در بیاید!

این ادعا که «هر کالا [در هر زمان] اگر چه نه به صورت واقعی بلکه لاقلاً از جنبه حقوقی قابل مبادله» (جلد اول صفحه ۷۱) است، با توجه به نقشی که طلا و نقره بازی می کنند، به معنی شناخت غلطی از این نقش است. طلا و نقره [در هر زمان] از لحاظ حقوقی فقط به این جهت قابل مبادله می باشد که واقعاً از چنین خاصیتی برخوردار می باشد و آن ها واقعاً چنین اند زیرا که سازمان تولیدی امروزی به یک وسیله عمومی مبادله احتیاج دارد. حق، فقط پذیرفتن رسمی واقعیت است.

دیدیم که آقای پرودون صرفاً پول را به عنوان ارزش تعیین شده، انتخاب کرده است تا بتواند تمام مکتب خود را در رابطه با مبادله پذیری، جا بزند یعنی بتواند ثابت کند که هر کالائی که- بر حسب مخارج تولیدش ارزیابی شده است- بایستی به مثابه پول باشد. اگر این اشکال کوچک وجود نداشت که اتفاقاً طلا و نقره- در خصلت شان به عنوان پول- از میان تمام کالاها، تنها کالاهائی هستند که ارزش شان به وسیله مخارج تولیدشان تعیین نمی شود، همه این ها درست بود و این نکته به قدری صادق بود که می توانستیم در گردش پول، کاغذ را جانشین آن ها نماییم. تا زمانی که میان نیازمندی های گردش پول و مقدار پولی که خرج می شود، نسبت مشخصی وجود داشته باشد- چه این پول از کاغذ باشد و چه از طلای سفید یا مس- موضوع بر این نخواهد بود که رابطه میان ارزش نهفته در آن (مخارج تولید) و ارزش اسمی پول، حفظ گردد. شک نیست که در دادوستدهای بین المللی، ارزش پول مثل هر کالای دیگر، به وسیله مدت کار تعیین می شود. لکن طلا و نقره نیز در دادوستد بین المللی به عنوان محصولات وسیله مبادله هستند و نه به عنوان سکه، یعنی این که خصلت «استحکام و اعتبار» و «غسل تعمید فرمان روایانه» خود را- یعنی چیزی که از نظر آقای پرودون خصلت ویژه آن ها را تشکیل می دهد- از دست می دهند. ریکاردو این حقیقت را به قدری خوب درک کرده بود که- اگر چه تمام سیستم خود را براساس

ارزشی که به وسیله مدت کار تعیین می شود، بنا نهاده است معهداً می گوید: «ارزش طلا و نقره»، مثل هر کالای دیگری، فقط در رابطه با مقدار کاری است که برای تولید و عرضه کردن آن ها به بازار، ضروری می باشد.» مع الوصف ریکاردو اضافه می کند که ارزش پول نه به وسیله مدت کاری که صرف ماده آن شده بلکه فقط به وسیله قانون عرضه و تقاضا تعیین می شود. او می گوید:

«با وجود آن که اسکناس دارای هیچ ارزشی ذاتی نمی باشد لکن چنان چه مقدار آن محدود شود، ارزش مبادله اش، مساوی ارزش همان مبلغ مسکوکات و یا شمش هانی- که بر حسب ارزش آن مسکوکات تخمین زده می شود- خواهد بود. درست به همین منوال طبق همین اصل، یعنی با محدود کردن مقدار پول، سکه های کم ارزش چنان چه وزن محتوی آن ها مطابق با مقررات قانونی باشد و نه بر حسب ارزش فلز خالصی که در بر دارند- می توانند با همان ارزش در گردش باشند. به این جهت ما در تاریخ پولی انگلستان ملاحظه می کنیم که مسکوکات هرگز به آن نسبتی که قلب می شوند از ارزش شان کاسته نمی شد و علت آن این است که مقدار آن ها هرگز به نسبت تنزل قیمت شان اضافه نشده است.» (ریکاردو جلد دوم صفحه ۲۰۶ و ۲۰۷)

جی. بی. سای به این جملات ریکاردو اشاره می کند و می گوید:

«به نظر من همین نمونه کافی است تا مؤلف را متقاعد سازد که اساس هر ارزش، مقدار کاری که صرف ساختن آن می شود، نیست بلکه نیازی است که نسبت به آن احساس شده و در رابطه با کمیابی آن است.»

به این ترتیب، پولی که از نظر ریکاردو به منزله ارزش تعیین شده به وسیله مدت کار، نیست- و به همین جهت هم جی. بی. سای آن را به عنوان مثال آورده است تا ریکاردو را متقاعد سازد که ارزش های دیگر نیز می توانند به همین اندازه به وسیله مدت کار تعیین شوند- همین پولی که جی. بی. سای آن را صرفاً به عنوان یک نمونه

از ارزش تعیین شده به وسیله عرضه و تقاضا تلقی می کند، از نظر آقای پرودون نمونه تمام عیار کاربرد ارزش تعیین شده به وسیله کار، می باشد.

برای آن که به سخن خاتمه دهیم: اگر پول، «ارزش تعیین شده» به وسیله مدت کار نباشد، در این صورت به مراتب کمتر از هر چیز با «تناسب» صحیح مورد نظر آقای پرودون، وجه اشتراک خواهد داشت. طلا و نقره از آن جهت همواره قابل مبادله می باشند که این فونکسیون خاص را دارند که به عنوان وسیله عمومی مبادله، مورد استفاده قرار می گیرند و به هیچ وجه به این جهت نیست که نسبت به مقدار کل ثروت، در حجم متناسبی موجود می باشند و به بیان بهتر این که: آن ها همواره متناسب هستند زیرا از میان تمام کالاها- بدون آن که نسبت آن ها به مجموعه ثروت مطرح باشد- فقط این ها هستند که به عنوان پول و وسیله عمومی مبادله، مورد استفاده قرار می گیرند.

«پولی که در گردش است هرگز نمی تواند آن قدر زیاد وجود داشته باشد که از حد ظرفیت مربوطه تجاوز نماید زیرا چنان چه ارزش آن را تنزل بدهید، به همان نسبت مقدار آن را افزایش خواهید داد و با زیاد شدن ارزش آن، مقدارش را کاهش خواهید داد.» (ریکاردو، جلد دوم ۲۰۵)

آقای پرودون فریادش بلند شده است که «اقتصاد سیاسی عجب داستان آشفته ای است.» (جلد اول صفحه ۷۲)

«یک کمونیست گستاخانه فریاد میزند» (البته از دهان آقای پرودون) «طلای لعنتی!» به همین ترتیب می توانست گفته بشود: گندم لعنتی! نهال انگور لعنتی! گوسفند لعنتی! زیرا که ارزش تجارتی باید مثل طلا و نقره، دقیقاً تعیین گردد.» (جلد اول صفحه ۷۳)

این که به گوسفندان و نهال های انگور و گندم خاصیت پول تفویض می گردد، ایده تازه ای نیست. در فرانسه این موضوع مربوط به قرن لویی چهاردهم می باشد. در آن دوران، پول شروع به آن کرد که از قدرت کامل برخوردار گردد و همه از پائین آمدن

ارزش کالاهای دیگر شکایت می کردند و مشتاقانه در انتظار لحظه ای بودند که هر «ارزش تجارتي» که به نحو دقیقی تعیین شده است بتواند پول بشود. در آثار یکی از قدیمی ترین اقتصاددانان فرانسه- بوازیلبر- چنین می خوانیم:

«... آن وقت پول که به علت پدیدار شدن رقیبان بی شمار، خود به صورت کالا مجدداً در ارزش واقعی تثبیت گشته است، بار دیگر به حدود طبیعی خود باز گردانده خواهد شد. (اقتصاددانان مالی قرن ۱۸ « صفحه ۴۲۲ )

می بینیم که اولین اوهم بورژوازی، آخرین اوهم نیز می باشند.